

معرفه المهدی (جلسه ۱۴)

شب‌های قدر نزدیک است و امشب شب قدر است، و به عبارتی شب امام زمان است. اصلاً شب اصلی و کار اصلی و اِنزالنا فی لیلة القدر در وجود مقدس امام زمان انجام می‌شود. و در دامنه‌اش به ماها می‌رسد. برای همین است که من بحثی را در مورد امام زمان (علیه السلام) انتخاب کرده‌ام، بعد از آن بحث‌هایی که به هر جهت داشتیم که دوره‌ای که امام در این دوره قرار گرفته است، دوره هدایت به امر است. و در این دوره مستقر است و تمرکز امام اتفاقاً روی این نقطه قرار گرفته. قبلی‌ها باید می‌رفتند دق الباب می‌کردند و چنین حرکت‌هایی می‌کردند و جَعَلْتُ فداک و می‌پرسیدند و سوال و اینها... این دوره قاعده‌اش بر این نیست. قاعده‌اش بر ارتباط بدنی نیست، ارتباط روحی است. دوره غیبت دوره‌ای است که انسان تکامل پیدا می‌کند از مرتبه بدن به مرتبه روح. و اساساً یک تکامل، که بعداً در روایتی که می‌خواهم بخوانم می‌بینید. که دارد «یا ایها الذین اسرفوا علی انفسهم» یعنی علیه خودتان اسراف کاری کردید؛ یعنی زیاده روی کردید. شما به تن خیلی اهمیت دادید، آخر شما که تن نیستید! «در زمین مردمان خانه مکن / کار خود کن، کار بیگانه مکن» به قول مثنوی می‌گوید طرف رفته بود ساختمان ساخته بود، بعد دید در زمین دیگران است این که ساخته. می‌گوید: «در زمین مردمان خانه مکن / کار خود کن، کار بیگانه مکن / مُشک را بر دل بزن، بر تن نمال / مُشک چه بود؟ نام پاک ذوالجنان» اینقدر مُشک به تن نمال! ما که تن نیستیم! این تن چیزی است که بالاخره زمین گذاشته می‌شود و ما مییم. کسی- که اسرفوا علی انفسهم یعنی علیه جان خودش دارد زیاده روی می‌کند؛ یعنی دارد هرچه از معادلات است، معادلات تن است، دارد معادلات تنی را انجام می‌دهد ولی معادلات روحی را انجام نمی‌دهد، گرچه هم ما همان روح خودمانیم و هم این دوره امام زمان قرار نیست ارتباط با تن ما برقرار کند، ارتباط با روح قرار است برقرار کند.

این‌ها زمینه‌ای است برای این که من توضیحاتی با یک روایتی راجع به بحث نحوه گرفتن از شب قدر، که این شب، شش دنگ حواستان را بدهید به امام زمان. و روی تناسب و التجاء ۵۲:۰۴ به امام زمان، حالا می‌بینید «هجم بهم العلم» یکهویی علم در شخص منفجر می‌شود. یعنی یک چیزی در او اتفاق می‌افتد که به صورت عادی اتفاق نمی‌افتد. و با عشق هم این‌ها باید اتفاق بیفتد. این عشق و محبت، نه این که از سر تکلیف و این‌ها. این هم حالا من یک موقعی ممکن است باز راجع به این محبت الهی که اصلاً اصل داستان ایمان همین محبت است. «إن الذین آمنوا أشدُّ حباً لله» باز به مناسبت‌های مختلف این را عرض می‌کنم. اصلاً در ذات خلقت این را گذاشته‌اند که انسان با عشق است که از کثرت به وحدت می‌رسد. شما نگاه بکنید همین شخص در یک خانواده. اصلاً خانواده را خودش می‌داند. به صورت طبیعی و غریزی. بعد می‌آید ازدواج می‌کند. به خصوص در ازدواج این در چشم می‌زند. یک پدر می‌رود خرجی می‌دهد، الان این که نفقه به عهده مرد است، چون تکویناً این‌گونه است. او خرجی می‌دهد، وقتی خرجی می‌دهد اصلاً احساس نمی‌کند، فکر می‌کند به امتدادهای خودش دارد می‌رسد. یعنی می‌گوید نان زن و بچه، خرجی زن و بچه، این‌ها گفتن است. ولی حسی- که در مرد هست، حسی- نیست که مثلاً دارد به کارمندش پول می‌دهد. اصلاً این‌گونه نیست. حس امتداد خودش است. و واقعاً می‌بینید توقع تشکر هم ندارد. البته باید تشکر کرد از او. چون مثل این است که خودش به خودش دارد می‌رسد. چطور خودش از خودش توقع تشکر ندارد، مثلاً کسی- برود یک ساندویچ برای خودش بخرد، خودش از خودش که تشکر نمی‌کند. این‌ها را امتداد خودش می‌داند. دارد به صورت طبیعی از یک، و آن به خاطر عشق است. اگر می‌بینید منت و این‌ها می‌آید، آن‌جایی است که عشق دارد خراب می‌شود. و شما دیدید این مادران. فرض بفرمایید دارد غذا درست می‌کند یا بچه را تر و خشک می‌کند، عشق که می‌آید ایثار کف کار است. مادرها دیده‌اید چه می‌کنند؟ مادر برای بچه‌اش از دهان خودش درمی‌آورد، می‌گذارد دهان بچه‌اش. یعنی بچه و همسر را امتدادات خودش می‌داند. اصلاً خودش می‌داند. این همان است که «شاد باش ای عشق خوش سودای ما / ای طبیب جمله علت‌های ما» اگر عشق صورت بگیرد، ایثار حتی دیده نمی‌شود. یعنی کسی- ایثار که می‌کند، دیدید که مادرها مثلاً این همه ایثار، این همه تر و خشک، اصلاً نمی‌بیند انگار. این همه ایثار را نمی‌بیند. چرا؟ چون پای عشق آمده وسط. و این عشق راز توحّد عالم است.

کسانی که با من عرفان خوانده‌اند می‌دانند، آن حرکت عشقی و حرکت حبّی که سرچشمه عالم از آنجا شروع می‌شود، این با عشق به امام زمان و عشق به خدا، شش دنگ حواسش را بدهد به امام زمان برای امشب، اتفاق خوبی می‌افتد. با عشق، توجه به امام زمان. حالا این که قرآن روی سر بگیریم و چه کار کنیم و این‌ها، یا مثلاً پای مذاکره علم بنشینیم، این‌ها مثل وضو است برای نماز. اصلاً این علمی که ما داریم با هم مبادله می‌کنیم، این‌ها مثل وضو برای نماز است. خوب است ولی ورودیه نماز است. این علوم حصولی که ما داریم با هم مذاکره می‌کنیم خودش نشود مقصد. این نیست که مثلاً ما بگوییم رابطه با امام زمان این‌گونه است، خوب ما رابطه با امام زمان را فهمیدیم این‌گونه است. نه! اگر می‌گویم هر بحث وجودی در تبعش یک بحث سلوکی ایجاد می‌کند، به خاطر این است که این‌ها ما نیستیم اصلاً این چیزها. این‌ها ما نیستیم. شما اگر در نظام روحی قرار بگیرید، شما آیه را از خدا می‌شنوید. ببینید این عبارتی که در قرآن هست: «أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ نُورًا» یعنی خدا به شما نازل کرده. نه این که شما فرض بفرمایید این‌گونه است که به پیغمبر نازل کرده، یا شب قدر شب پیغمبر یا امام زمان است، بعد برای ما دارند آیات را می‌گویند. نه این‌گونه نیست. بله، اینجا شما زیر این آبشارهای بسیار بلند اگر قرار بگیرید تن و بدن تن خرد می‌شود. یک سنگ آن وسط می‌خواهد، فشار آب را بگیرد. منتها روی شما آب می‌ریزد. روی شما صوت که نمی‌ریزد. امام زمان آن کسی است که همه این آب را باید بگیرد و فشارش را کم کند که فشارش دوشی بیاید روی شما. وگرنه این که در روایت هست که به حضرت می‌گویند که شما چرا مدام ایاک نعبد و ایاک نستعین می‌خواندید؟ می‌فرمایند: «مَازِلْتُ أَرْدَدُ هَذِهِ الْآيَةَ» آنقدر این آیه را خواندم «حتی اسمع من متکلمها» آیه را از متکلم شنیدم. اگر در نظام روحی کسی. قرار بگیرد، روایت را از امام می‌گیرد. اصلاً کاری به این سلسله سند ندارد دیگر. روایت مستقیماً از متکلم گرفته می‌شود. یعنی از خود امام صادق روایت را می‌شنود. چون که در نظام روحی، در تناسب‌های روحی علم داده می‌شود. من برای این که این بحث را یک خرده ورز بدهم، باز شماها چیز بکنید، یکی دو سه تا آیه و روایت با هم بخوانیم.

یک بحثی ما داریم در نظام روایی‌مان، تحت عنوان «وَالْعِلْمُ يُتَوَارَثُ» مثلاً در همین کافی شریف یک بابی هست، «باب أن الائمه ورثة العلم يرث بعضهم بعضا العلم» علم را به هم ارث می‌دهند. روایت اول دارد «إِنَّ عَلِيًّا عَ كَانَ عَالِمًا وَ الْعِلْمُ يُتَوَارَثُ» علی عالم بود، «كَانَ عَالِمًا» کینونیتش علم بود «وَ الْعِلْمُ يُتَوَارَثُ» و علم هم به ارث می‌رسد. منتهای مراتب چون علم یک حرف روحانی است، به دلیل وجود این نظام روحانی در علم، هرکسی تناسب در ذریه داشته باشد، بالوراثه می‌گیرد. شما یادتان هست، بحث وراثت چه می‌خواهد؟ ذریه بودن می‌خواهد. باید انسان ذریه باشد. منتها در این نظام اعتباریاتی مادی، طبقات ارث داریم. اگر طبقه اول باشد، نوبت به طبقه دوم نمی‌رسد. دقت کنید. مثلاً کسی. بچه داشته باشد، دیگر به برادرش ارث نمی‌رسد. بله اگر بچه نداشته باشد، به پدر و مادرش و برادرانش، در طبقات دوم و سوم ارث می‌رسد. ولی اگر طبقه یک باشد، نوبت به طبقه دو نمی‌رسد. ولی در علم این‌گونه نیست. در نظام تشکیکی و روحی علم است. هرچقدر تناسب روحی بیشتر باشد، طرف علم بالوراثه می‌گیرد. علم ورثه‌ای می‌گیرد. این مال همان نظام ذریه شدنی است که قبلاً هم عرض کردیم. طرف ذریه می‌شود، مثلاً می‌شود، از آنجا هرچقدر بیشتر، بیشتر دارد ارث می‌گیرد. حالا کسی که بشود جان پیغمبر، همه را می‌گیرد. همه این ارث را می‌گیرد. که این ارث دارد در همین شب قدر باز دوباره داده می‌شود، باز دوباره حضرت در این مقام قرار می‌گیرد که یک بار قرآن را بگیرد، و تمام حقایق را بگیرد. «وَلَنْ يَهْلِكَ عَالِمٌ إِلَّا تَقِيَّ مِنْ بَعْدِهِ مَنْ يَعْلَمُ عِلْمَهُ أَوْ مَا شَاءَ اللَّهُ» عالمی نمی‌میرد مگر این که «تَقِيَّ مِنْ بَعْدِهِ مَنْ يَعْلَمُ عِلْمَهُ» یک نفر علمش را می‌گیرد. علم نمی‌شود پایین بیاید، بالا برود. و این هم خودش یک حرف مهمی است، چرا علم پایین می‌آید دیگر بالا نمی‌رود؟ نظام هستی و حجت، بر اساس علم است، نظام انسان بر اساس علم است. اصلاً هستی یک آدم، علمش است. بعداً در روایت بعدی که می‌خواهم بخوانم و به حضرت حجت هم ارتباط دارد، معلوم می‌شود که وقتی ما داریم می‌گوییم نظام هستی بر اساس علم است و نظام هستی انسان بر اساس علم قرار می‌گیرد، این علوم حصولی نیست. این علوم حصولی واقعاً مقدمه است. خیلی خوب است، ولی وضو است. خیلی از ماها وضو می‌گیریم، نماز نمی‌خوانیم! به خصوص ما طلبه‌ها. الان مثلاً خیلی مطلب ممکن است ما بلد باشیم، در این درس‌هایی که خوانده‌ایم.

این روایت را هم ببینید. روایت زیبایی است. روایت ششم همین باب: «يَمْضُونَ النَّمَادَ وَيَدْعُونَ النَّهْرَ الْعَظِيمَ» این‌ها دارند «نَمَادَ» ته مانده یک ظرف کثیف را میک می‌زنند، «يَدْعُونَ النَّهْرَ الْعَظِيمَ» این نهر عظیم را رها کردند. خیلی وقت‌ها ماها همینیم! یعنی این که فرض بفرمایید دلمان خوش است به یک علمی که از دهان چهار تا آدم باب و ناباب و همه چیز گرفته‌ایم، که یک موقعی من عرض کردم در این بحث شیطان، حرف بسیار مهمی است خوب دقت کنید، در آن آیه معروف که «إِنَّمَا يَأْمُرُكُم بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» خیلی دقت کنید، می‌گوید «انما یامرکم بالسوء و الفحشاء» بقیه‌اش را نمی‌گوید مثلاً «و الافتراء» نگاه کنید اول شیطان گناه کوچک، بعد گناه بزرگ‌تر، آن یکی تئوری‌سازی‌اش را شیطان نمی‌تواند. اصلاً حدش نیست. این حرف را دقت کنید. شیطان حدش نیست. حد ابلیس در مرتبه و هم است. نمی‌تواند تولید تئوری بکند. باید از یک عقول منفصلی استفاده بکند. چون که خودش در مرتبه عقل نیست. در مرتبه و هم است. برای همین است که می‌گوید «وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ» این را شما بگوی. «یامرکم بالسوء و الفحشاء» اینش دیگر یامرکم نیست؛ «أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» است، این که تو بگویی این را. چه کار می‌کند؟ تخم‌گذاری می‌کند، این را به دقت امیرالمومنین فرموده‌اند، عالم کف دست ایشان است. دارد که «دَبَّ وَ دَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ فَخَّ فِي صُدُورِهِمْ» چون که شیطان نمی‌تواند تئوری بگوید. می‌تواند سوت بزند، «وَ اسْتَفْزَرُ مِنْ اسْتَطْعَتْ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ» سوت بزن، او سوت می‌تواند بزند، نمی‌تواند حرف منطقی در بیاورد. آن وسوسه خودش را می‌دهد به یک دانشمند، از عقل او تئوری را می‌کشد بیرون. خودش وقتی تئوری را می‌بیند تعجب می‌کند. در روایات این را داریم. بعد این تئوری را می‌دهد به یک دانشمند دیگری. او در نجاست درونی خودش باز این تئوری را حل و فصل می‌کند، یک نجاست دیگری بر او اضافه می‌کند. می‌شود نجاست دو آتیشه! استفراغش را در دهان یک دانشمند دیگر، استفراغ در استفراغ، آن استفراغ در این... پیامد نجاست همه وجودها را به خودش می‌گیرد. بعد یک تئوری درمی‌آید علمی، در جامعه‌شناسی، روانشناسی، علوم اجتماعی. اصلاً می‌بینید چی هست! چه کرده این بازیکن! شیطان نمی‌تواند این کار را بکند. ابلیس نمی‌تواند این کار را بکند. بعد ما می‌رویم «یمسون النمام» این را مک می‌زنیم. یک آب متعفن ته مانده یک ظرف کثیف را، «و یدعون نهر العظیم» این قرآن، این روایت، این عظمت، این چیزهایی که از منشأ طهارت، که «لا یمسه الا المطهرون» نازل شده را رها کرده‌اند! «يَمْضُونَ النَّمَادَ وَيَدْعُونَ النَّهْرَ الْعَظِيمَ» این روایت را از خود امام بشنوید. متکلم پشت کلام است. متکلم از کلام جدا نیست.

حالا من یک مقدمه‌ای راجع به عمل و عامل عرض می‌کنم، به درد آن روایتی که می‌خواهیم بخوانیم می‌خورد. «قِيلَ لَهُ وَمَا النَّهْرُ الْعَظِيمُ» نهر عظیم چیست؟ «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص وَالْعِلْمُ الَّذِي أُعْطَاهُ اللَّهُ» این علمی است که خدا اعطا کرده. «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَمَعَ لِمُحَمَّدٍ ص سُنَنَ النَّبِيِّينَ مِنْ آدَمَ» همه آنچه که از آدم بوده «وَهَلَّمَ جَرًّا إِلَى مُحَمَّدٍ ص» تا بیاید برسد به خود پیغمبر، «قِيلَ لَهُ وَمَا تِلْكَ السُّنَنُ قَالَ عِلْمُ النَّبِيِّينَ بِأَسْرِهِ» علم همه انبیاء باسره، همه را روی هم جمع کردند دادند به پیغمبر. «وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص صَيَّرَ ذَلِكَ كُلَّهُ عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع» یعنی امیرالمومنین شد این علم؛ حقیقت وجودی‌اش شد این علم پیغمبر. او جان پیغمبر است. جا دارد که امشب گفته شود والله تهدمت و الله ارکان الهدی. «فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ- فَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَعْلَمُ أَمْ بَعْضُ النَّبِيِّينَ» یک نفر گفت یابن رسول الله امیرالمومنین بالاتر است یا بعضی- از نبیین؟ حضرت خوششان نیامد، یخ کرد. «فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع اسْمَعُوا مَا يَقُولُ» او چه می‌گوید؟ من دارم می‌گویم «إِنَّ اللَّهَ يَفْتَحُ مَسَامِعَ مَنْ يَشَاءُ» خدا گوش‌ها را باز می‌کند. «إِنِّي حَدَّثْتُهُ أَنَّ اللَّهَ جَمَعَ لِمُحَمَّدٍ ص» خدا همه را برای پیغمبر جمع کرد «عِلْمُ النَّبِيِّينَ وَ أَنَّهُ جَمَعَ ذَلِكَ كُلَّهُ عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع» همه را داد به امیرالمومنین «وَهُوَ يَسْأَلُنِي أَوْ هُوَ أَعْلَمُ أَمْ بَعْضُ النَّبِيِّينَ». این می‌گوید امیرالمومنین بالاتر است، خدایا، یا امیرالمومنین! ما دورهایمان را در علم زده‌ایم. این چرت و پرت‌های چیزهای دیگر هم خوانده‌ایم. ز هرچه غیر یار استغفرالله، ز بود مستعار استغفرالله، ما را به سمت این علوم دیگر نبر. ما حرف می‌خواهیم بشنویم از خود شما. از خود امام زمان.

این مقدمه‌ای بود برای این که من این روایت را بخوانم. که ما در زمینه غیبت، این روایت را نگاه بکنید از کافی شریف، امیرالمومنین در خطبه‌ای می‌فرمایند، اصلاً حرف را می‌گیرند با خدا «اللَّهُمَّ وَ إِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّ الْعِلْمَ لَا يَأْرُرُ كُلُّهُ وَ لَا يَنْقَطِعُ مَوَادُّهُ» این را خواندم که این را بگویم، که این قسمت جا بیفتد، خدایا من می‌دانم که علم نابود نمی‌شود، موادش منقطع نمی‌شود. این

علم همینطور می‌آید، بالوراثه می‌رسد. هرکسی- وراثتش بالاتر، «وَأَنَّكَ لَا تَخْلِي أَرْضَكَ مِنْ حُجَّةٍ لَكَ عَلَى خَلْقِكَ» می‌گویند علم فرو نمی‌رود، علم می‌ماند «وَأَنَّكَ لَا تَخْلِي أَرْضَكَ مِنْ حُجَّةٍ لَكَ عَلَى خَلْقِكَ» و تو خالی نمی‌کنی زمینت را از یک حجتی. این حجت الان امام زمان است. «ظَاهِرٌ لَيْسَ بِالْمُطَاعِ أَوْ خَائِفٍ مَغْمُورٍ» یا ظاهر است و اطاعت نمی‌شود، یا خائف مأمور است، ترسان و پنهان است و به هرجهت نیست. امام زمان است. «كَيْلًا تَنْطَلَّ حُجُجُكَ» تا این که حجت باطل نشود. اگر علم به امام زمان نرسد حجت، چون که حقیقت همه ما علم است. حقیقت امام زمان علم است، آن علمی که از آن «وَأَنَّ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى» آن علم را گرفته. آن علمی که «مَنْ لَدُنَّا عِلْمًا» از آنجا گرفته، حقیقتش آن است. اگر آن نباشد، اصلاً حجت به ما باطل می‌شود. نظام روحی‌ای که می‌گویم همین است. ما که امام را نمی‌بینیم. چرا اگر آن امام نباشد، حجت بر ما باطل می‌شود؟ چون که امام دارد ما را هدایت به امر می‌کند الان. می‌گوید اگر امامی نباشد که آن علم را بگیرد، ابطال حجت می‌شود برای ما. یعنی ما در معرض علم امام هستیم، همین الان. حالا به شما می‌گویم، شب قدر کاری نکنید که بترکانید. «وَلَا يَضِلُّ أَوْلِيَاؤُكَ بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَهُمْ» برای این که اولیا بعد از هدایت، به ضلالت گرفتار نشوند. اینجوری نیست که امام باید دم به دم در من هدایت انشاء کند. وگرنه لحظه‌ای امام نباشد من ضال می‌شوم، گمراه می‌شوم. «بَلْ أَيْنَ هُمْ وَكَمْ أَوْلِيَاؤُكَ» این اولیاء چه کسانی هستند؟ حالا می‌آید سراغ اولیاء، ان شاء الله خدا ما را از اولیاء قرار دهد. «بَلْ أَيْنَ هُمْ وَكَمْ أَوْلِيَاؤُكَ الْأَقْلَوْنَ عَدَدًا وَ الْأَعْظَمُونَ عِنْدَ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ قَدْرًا» این‌ها از نظر عدد اقلون هستند، ولی بزرگ هستند.

من برای این تکه بعدش یک مقدمه‌ای عرض بکنم راجع به بحث علم، عمل و عامل. ما نیست تصورمان راجع به بدنمان است، در تصورات بدنی، عامل را از عمل جدا می‌دانیم. چون که فکر می‌کنیم من یک چیزی را در تاریخی انجام داده‌ام، حالا منم و آن هم عمل گذشته‌ی من. درست است؟ می‌گوییم عملی در گذشته. این برای نظام تن است، عمل در گذشته. ولی عمل هیچ موقع از عامل جدا نیست. چون که عمل حیثیت صدور فعل از فاعل، آن حیثیت صدورش اسمش عمل است. وگرنه شما یک عملی انجام دادید، دیگر آن عمل از بین رفت. یک تایمی داشت، ده دقیقه، یک عمل زشت بود، حالا که نیست. این که دارد «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» این نشان می‌دهد که عمل از عامل جدا نمی‌شود. حیثیت صدور همان آن است. اصلاً حیثیت خود عامل است. ما وقتی که می‌گوییم اعمال ما می‌رسد بر محضر امام زمان، دقت کنید. این دقت‌ها، وضوهای شب قدری است. عمل ما می‌رسد محضر امام زمان، نه این که عمل می‌رسد، من نمی‌رسم. چون من می‌رسم در محضر امام زمان، من در محضر امام زمانم، عمل در محضر امام زمان است. من اگر بخواهم یک تشبیه معقول به محسوس بکنم، شما روی یک خمیر بازی، مثلاً خمیر نان، که تا یک مدتی نرم است و بعد سفت می‌شود. دیدید که مثلاً با این‌ها شکل درست می‌کنند. از این خمیرهایی که تا یک مدتی می‌ماند و بعد سفت می‌شود. شما یک دانه اثر انگشت دست بگذارید روی این خمیر. این می‌شود آن عمل. این فعل، فعلی است که در زمان انجام می‌شود. ولی این می‌ماند روی خمیر. اینجاست که، حتی به شما عرض بکنم در روایات ما عمل گذشته، عملی که شما انجام داده‌اید در گذشته به عنوان گناه، تأثیرش در وجود شما بیش از عمل است، چون ما فکر می‌کنیم عملی که گذشته، کهنه شده. عمل گذشته کهنه نمی‌شود. اتفاقاً چون این فعل، این حیثیت صدور، این شکل، منشأ شکل‌های بعدی است، مدام این عمل می‌رود. مگر این که خدا من باب «سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ وَ يَغْفُو عَنْ كَثِيرٍ» جلوی این دومینو را بگیرد. وگرنه هر چیزی من باب «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا» همین عمل کهنه بدتر از عمل جدید است. حالا این مورد بحث ما نیست. با توبه چه اتفاقی می‌افتد؟ با توبه اتفاقات بامزه‌ای می‌افتد. با توبه گاهی اوقات «يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ» می‌شود حتی. می‌دانید چرا؟ مثل این می‌ماند که یک نفر یک انگشت بزند در این، بعدش برای مثال خدا یک انگشت بزند کنار این، و یک شکل در بیاورد از این. بعد بگوید عجب قشنگ شد! این که می‌گویند «يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ»، یا در روایات ما می‌گویند هفت ساعت طرف وقت دارد توبه کند. این خمیر هفت ساعت تازه است. تا هفت ساعت نمی‌نویسند. می‌دانید تا هفت ساعت نمی‌نویسند یعنی چه؟ یعنی با آب توبه یک خرده به این خمیر آب بزنید، شکش برمی‌گردد. ولی بعد از هفت ساعت دیگر می‌ماند.

ناامید هم نباید بشوید. فقط این را بدانید این یک امید واهی است که طرف بگوید حالا گناه قبلی که کهنه است. این «يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ» سریع توبه کردن مهم است. یعنی خدایا غلط کردم. حالا از همین گناهانی که کردی بیا یک جریان ایمانی برای

خودت بساز، که نشود حتی «نُكْفَرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ». ببینید خدا دو جور برخورد می‌کند. اگر شما توبه کنید و عمل صالح انجام دهید، گفته «نُكْفَرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ»، مثل این می‌ماند که یک غده سرطانی را در بدن شما خاموش کند. دیدید برخی از مریضی‌ها می‌گویند در طرف خاموش شده است. طرف سرطان دارد، ولی آن غده سرطانی خاموش است. این جاها جاهایی است که یکهو با یک گناه فعال می‌شود. این‌ها همه‌اش عین روایت است دارم عرض می‌کنم. که یک گناهی یکهو انجام می‌دهد، غده را فعال می‌کند مجدد. یعنی آن مطلب عود می‌کند. ولی اگر این جوری بشود که طرف «تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا» یعنی بابت این گناه، رشد ایمانی کرده، این «فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ»، این سیئاتش می‌شود حسنات. این دیگر «نُكْفَرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ» نیست. خب ببایم توبه‌ی این جوری بکنیم. «تَابَ وَ آمَنَ» کنیم، نه «تَابَ وَ عَمِلَ صَالِحًا». چرا ناامید می‌شوید؟ ما از زمین تا عرش برای خدا گناه مگر نبردیم؟ مگر نمی‌گوی خدا یا «لَمْ يَزَلْ وَ لَا يَزَالُ مَلَكٌ كَرِيمٌ يَأْتِيكَ عَنَّا بِعَمَلٍ قَبِيحٍ». مگر این را نمی‌گوییم؟ مگر تعارف داریم؟ خب مگر تا عرش برای خدا خطیئه نبردیم؟ حالا این را بکن کانال برگشت. کانال ایمان. نه این که خدا یا حالا من می‌خواهم جهنم... بکن کانال عشق. بکن کانال محبت. کانال «يَا زَفِيْقُ مَنْ لَا زَفِيْقُ لَهُ». بکن کانال این‌ها. آن موقع می‌شود از زمین تا عرش برای خدا حسنه بردی. تا عرش برای خدا حسنه بردیم این جوری. خوب است؟ یک مثبت منفی عوض می‌شود دیگر. چرا ناامیدی؟ این تازه در این شب‌های قدر دریای رحمت خداست. «لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا»، خدا همه‌اش را می‌بخشد.

ولی نسبت عمل با عامل را دقت بکنید. من این مثال خمیر را که زدم، جور درآمد؟ گرفتید؟ حتی بحث اسرع الحاسبین و سریع الحساب، همین این است. سریع الحساب بودن خدا به این معنی نیست که حالا بگذار فاکتورهایش بباید، بعدا این‌ها را جمع می‌کنیم، حالا خدا خیلی سریع این‌ها را جمع می‌کند. نه، این به محضی که روی خمیر فشار می‌دهی، این می‌ماند. این حساب الهی است. همینجا حساب دارد می‌شود. به محض فشار دادن این خمیر. لذا عمل از عامل جدا نیست. ما امشب در محضر امام زمانیم. نه اعمال ما در محضر امام زمان است، ما در محضر امام زمانیم. آن موقع است که این پیش می‌آید که ادامه روایت. این اولیایی که این گونه‌اند، تابعین امام هستند، «الْمُتَّبِعُونَ لِقَادَةِ الدِّينِ» اولاً اهل تبعیت هستند. «الْأَيْمَةُ الْهَادِيْنَ» الَّذِينَ يَتَّذِبُونَ بِأَدَابِهِمْ» این‌ها کسانی هستند که آداب دین داری دارند رعایت می‌کنند. با ادبند. ادب حضور در امام زمان، ادب‌هایی که گفته‌اند، این‌ها متادب به آداب هستند. «وَيَنْهَجُونَ نَهَجَهُمْ» این‌ها نهج و روش امامشان را دارند می‌روند. نمی‌گویند غربی‌ها چه می‌گویند، یمسون الثماد نیستند این‌ها. یا امیرالمومنین ما را به این ثماد و این ته مانده‌ها و استغراغ‌های بقیه حواله نده. ما قرآن و نهج البلاغه خوانده‌ایم. ما با شما که نهر عظیمید، چشیدیم شما را. می‌گویند اینجوری که می‌کنند، حالا این دیگر مال شب قدر است: «فَعِنْدَ ذَلِكَ يَهْجُمُ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْإِيمَانِ» اینجا بغته یکهو می‌بینید علم هجوم می‌آورد به سمتشان. او داشته خیلی مرتب و منظم، ردیف، تمیز کارش را انجام می‌داده. پی امام بوده، قدم به قدم امام بوده، جا پای امام می‌گذاشته، می‌گفته من کار امام را می‌خواهم انجام دهم، «الْمُسَارِعِينَ إِلَيْهِ فِي قَضَاءِ حَوَائِجِهِ» باشم، چه باشم، یکهو «فَعِنْدَ ذَلِكَ يَهْجُمُ بِهِمُ الْعِلْمُ» علم بر او هجوم می‌کند. «عَلَى حَقِيقَةِ الْإِيمَانِ» علم ایمانی بر او، علم دیگر علم حصولی نیست. حالا چه می‌شود این؟ «فَتَسْتَجِيبُ أَرْوَاحُهُمْ لِقَادَةِ الْعِلْمِ» این همان لحظه‌های اتصالی که عرض می‌کنم این است. وقتی کسی که در محضر امام زمان قرار می‌گیرد و مثل آن بحثی که دیروز عرض کردیم خدمتتان، قوه امام زمان قرار می‌گیرد، به هر تناسبی، ارواحش دارد به آن قاده العلم یعنی امام زمان جواب مثبت می‌دهد. این دیگر همان «لَا يَغْضُوبُ اللَّهُ مَا أَمَرَهُمْ» دیروز است. یعنی می‌بینید که امام دارد حرف می‌زند، فَتَسْتَجِيبُ، این دارد استجاب می‌کند. اصلاً منی ندارد، همه‌اش ذوب در امام است. «وَيَسْتَلِيمُونَ مِنْ حَدِيثِهِمْ مَا اسْتَوْعَرَ عَلَى غَيْرِهِمْ» خیلی زیباست. حدیث، گفتار امام نرم می‌شود. از آن وعر و سختی‌اش در می‌آید برایش. در حقیقت او، گفتار امام نرم می‌شود. این چیزهایی که خیلی بر دیگران وعر بود و سخت بود و نمی‌شد پذیرفت، همه با یک نظمی، حتی این چیزهایی که بقیه وحشت می‌کنند به قول این روایت: «وَيَأْتِسُونَ بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْمُكْذِبُونَ وَ أَبَاهُ الْمُسْرِفُونَ» چیزهایی که مکذِبون و مسْرِفون، که این مسْرِفون و مکذِبون لزوماً آدم‌های بدی نیستند در روایت، نه این که مکذِبون یعنی کسانی که می‌خواهند تکذیب کنند، هضم نمی‌کند این معارف را. نیست بدن را دیده، «أَبَاهُ الْمُسْرِفُونَ» اسراف در بدن کرده، اسرفوا علی انفسهم کرده، انقدر خودش را ۴۰:۵ صاف کرده. بعد دیگر یک سری از حرف‌های ائمه و قرآن را

در کنار هم نمی‌تواند بپذیرد. شما یک موقع می‌خواهید با علم حصولی حل کنید، یک موقع است رسیدید به جایی که همه این معارف کنار هم دیگر نرم شده اصلاً. «يَسْتَلِيْنُوْنَ مِنْ حَدِيْثِهِمْ» گفتار امام در وجود شما نرم است. حالا این هم عرض می‌کنم که مدام گناه می‌کنیم توبه می‌کنیم یک نکته می‌گویم که باز امیدوار شوید.

آیه ۲۲ سوره مبارکه زمر صفحه ۴۶۱ را بیاورید. ببینید نشان می‌دهد که این دل یک قساوتی دارد و این می‌شود قساوت دل. «فَمَنْ شَرَحَ اللهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ» این دیگر شرح صدر، سینه‌اش چنان گشاده شده برای اسلام. این این‌گونه نیست که دارد به لحاظ حصولی یک چیزی را می‌گیرد، می‌گوید «فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ» این در صحنه نور دارد می‌گیرد. دیگر این کورمال کورمال، این اشیاء کجاست، مثل این که شما در صحنه نور می‌دانید در اتاق چه خبر است. این می‌شود یَسْتَلِيْنُوْنَ. به نرمی کنار هم قرار می‌گیرد. بعد می‌گوید «فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللهِ». دلی که شرح صدر للاسلام نداشته باشد، نورانی نباشد، قسی است. می‌گوید پس وای بر آن قساوت قلب. این در مقابل آن قساوت قلب است. قساوت قلب این نیست که یک بچه‌ای را بزنند به ظلم بکشند بعد شما بر و بر نگاه کنی و بگویی خب این می‌شود قساوت قلب! این که اصلاً از دایره انسانیت که هیچ، از دایره حیوانیت هم به دور است. آن که قساوت قلب است و مشمول وبل است، که سطح کار را بگیرد بالا. خدا از آن طرف به چیز می‌گوید «أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» آیا نگاه نمی‌کنند به ملکوت سماوات و ارض؟ همانطور که «نُري إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ» نگاه نمی‌کند به ملکوت آسمان، چرا ما سطح را اینجوری گرفتیم؟ «أَوَلَيْكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» آن موقع می‌دانید ارتباط این با قرآن چطور از آب در می‌آید؟ «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَابًا تَتَشَعَّرُ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللهِ» این پوستش می‌لرزد، به دلیل آن خشیتی که دارد از حق. بعدش خاصیتی که در این می‌گذارد «تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ» هم پوستش، یعنی به یک آرامش روانی جلدی می‌رسد، و هم قلبش و حقیقت خودش نرم می‌شود. این یَسْتَلِيْنُوْنَ همین است. آن موقع می‌بینی که معارف همینجوری، امام دارد در او معارف می‌گوید، تازه به صورت هَجَم. به صورت هجوم آمیزی دارد، آن‌هایی که وحشت می‌کنند، نمی‌توانند قبول کنند، اما می‌بینی او خیلی راحت، انگار اصلاً دارد از متکلم می‌شنود. قال الصادق علیه السلام، می‌بینی رفت در وجودش جا گرفت. ادامه روایت اصلی: «أَوَلَيْكَ أَتْبَاعُ الْعُلَمَاءِ صَحِبُوا أَهْلَ الدُّنْيَا بِطَاعَةِ اللهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ أَوْلِيَائِهِ وَ دَانُوا بِالتَّقِيَّةِ عَنْ دِينِهِمْ وَ الْخَوْفِ مِنْ عَدُوِّهِمْ فَأَزْوَاجُهُمْ مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى» روحشان آویزان جای دیگر است. «فَعَلِمَاؤُهُمْ وَ أَتْبَاعُهُمْ خُرُسٌ صُمْتُ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ مُنْتَظِرُونَ لِدَوْلَةِ الْحَقِّ وَ سَ يَحِقُّ اللهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَ يَمْحَقُ الْبَاطِلَ». بعد حضرت یک گریه بلند می‌کنند. «هاها» در روایت آن جایی است که حضرت دارند بلند بلند گریه می‌کنند. «طُوبَى لَهُمْ عَلَى صَبْرِهِمْ عَلَى دِينِهِمْ فِي خَالِ هَذِهِتِهِمْ» خوش به حالشان با آن صبری که در دینشان دارند می‌کنند. «وَ يَا شَوْقَاهُ إِلَى رُؤْيَيْهِمْ فِي خَالِ ظُهُورِ دَوْلَتِهِمْ» امیرالمومنین می‌گوید چقدر دوست دارم ببینمشان. یا امیرالمومنین ما هم چقدر دوست داریم شما را ببینیم. ما که جزء این‌ها نیستیم ولی... دارد که در لحظه مرگ امیرالمومنین می‌آید بالای سر. می‌گوید «يَا وَلِيَّ اللهِ أَبْشِرْ— أَنَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ الَّذِي كُنْتُ نُحِبُّهُ» من همان علی هستم که دوستش داری. یا علی این حب را نمی‌توانیم کتمان کنیم. هرچه هستم این حب را دارم.

این هم من پاسخ بدهم. این که گفته‌اند ما گناه می‌کنیم، توبه می‌کنیم، باز چی می‌کنیم نه، یک موقع گناه می‌کند، توبه می‌کند، دارد مسخره بازی در می‌آورد. یک موقع است این محرومیت‌ها، می‌دانید که محرومیت دری است به سمت بالا، حتی محرومیت‌های مادی. این یک بحث بسیار مهمی است در بحث‌های سلوکی. محرومیت‌های مادی حتی، و محرومیت‌های معنوی. یک در خیلی خوبی است برای بالا رفتن. شما ببینید موسی دنبال غذا بود، ولی این غذا او را آن سوپی کرد. گفت «رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ». که این شد و رفت پیش شعیب و رفت و و. آن طرف می‌بینید حضرت ایوب می‌گوید، بیماری بدنی گرفته، «أَيُّ مَسْنِي الشَّيْطَانُ يَنْصِبُ وَ عَذَابٍ»، خدایا من گرفتار شدم. یعنی می‌رود به سمت خدا. خیلی وقت‌ها حالات آدم، اگر حالت اوج و تیک آف و فلان باشد، مجاز به گناه کردن نیستیم ها، یک لحظه ممکن است عجبی باشد که به او بگویند «فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ». این جاها جاهایی است که به هر جهت یک گناهی ممکن است در کاسه طرف بگذارند برای این که این عجب را بترکانند در وجود شخص. این همه پشت سر هم نماز شب خواندن هم دیگر «أَنْ رَأَهُ اسْتَعْنَى» اینجوری در می‌آید از آب. ولی چنانچه ما حواسمان را بدهیم به حضرت و اقتدای به حضرت بکنیم و کار خودمان را نرویم در

این دنیا راه بیندازیم، کار امام، «در زمین مردمان خانه مکن/کار خود کن، کار بیگانه نکن» بیا کار وجودی خودت را انجام بده؛ کار امامت را انجام بده. «يَتَأَذُّبُونَ بِآدَابِهِمْ» باشد، این «هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ» علم اصلاً یک جور دیگری منفجر می‌شود در، ما الان در همین امور مادی دوزاری، وقتی می‌گویند شکافت هسته‌ای، مثلاً یک اورانیوم است، این در همه چیزها ذخیره است، منتها در اورانیوم قابل استحصال بیشتر است، یعنی راحت‌تر استحصال می‌شود، می‌بینید یک شیء اتمی آرام در درونش چنان نشاطی وجود دارد که اگر بیرون بریزد، می‌شود بمب. این همان عشق است، همان محبت است. که اگر منفجر شود نسبت به امام زمان، بمب است این خودش. و ما دنبال این حرف‌ها هستیم شب قدر. قرآن بالای سرمان می‌گذاریم، همه کار می‌کنیم، این‌ها همه‌اش وضو است. نمازش این است؛ به لحاظ دلی ارتباط برقرار کنیم و خودمان را محو وجود امام زمان قرار بدهیم. اینجوری آن موقع «هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ» شش دنگ حواستان را بدهید به امام زمان. شب برای ایشان است.